

عجبتراینکه اهل محافل نیز از لطایف وظرایف من که بهسبب
جودت هوای آن مملک و عدم فکر و تشویش و تماشای حسنها
من با «انگلش»^۱

کامل و استماع نغمات مسرت شوامل و شوق مستمعان، بی
هم می‌رسید، و آنها خیالات ارباب طبع عجم در لباس الفاظ انگلش، و نزد مردم آنجاتازه و نو
بود، بسیار مسرور و خرم می‌شدند، و آن مضماین را به حافظه سپرده یک بدیگر نقل و نقل مجلسها
می‌نمودند، تا کار به جایی رسید که هیچ محفل بزرگ بی من نبود، و جزو آن مجالس شدم. هر که اراده
چنین محفلی داشت و بامن آشنا بود، واسطه پیدا کرده طرح دوستی و ارتباط بهم می‌رسانید.
چون ضیافت خانه و باغات متصل شهر مکرر به عمل آمده، شروع به رهنمونی تماشاخانه‌ها و
ضیافت باغات و قصبات دور دست نمودند.

بهاین تقریب اکثر جاهای نامدار، تاسی چهل میلی اطراف لندن و بعضی سمت [تا]
هشتاد میلی بر «کوچ»‌های خاصه شرفا سیر کرده شد. و در نفس شهر، خود تماشاخانه‌ای نمایند
که به کرات و مرات در آن نبرده باشند، و «تکت»^۲ «اپره» و «بلیوس»، یعنی اجازت نامه‌نخول
آن خانه‌ها، از زنان امراء، آنقدر می‌رسید که به جوانان «انگلش» تقسیم می‌کرد؛ معهداً بعضی
بیکار افاده می‌ماند. بنابراین خرج کرایه «کوچ» و تماشاخانه‌ها بر من نیفتاد، بلکه بجز کرایه
خانه و خرج تماشا بینی مخفی، خرج ندادشم، بعضی اذاعزه در صدد تواضع خانه نیز بودند، اما چون
فراغ و تعیش خانه کرایه برای من در آنها نبود قبول نکردم، و دختران صاحب‌جمال آن شهر خود
همه منظور من بودند، و هر یک مجبو بانه بامن سلوک کرده، پسند مرا دلیل حسن خود می‌نمودند.
بسیار اتفاق افتاده که دختری به غایت حسن و صاحب‌جمال و یا در حسن صورت ممتاز بود، و «انگلش»
بهسبب کثیر هنرها در آن مملک، یا پیروایی مزاج خود پی بدان نبرده، غالباً بودند، بعد تحسین
من، مثل کسی که از خواب بیدار شود، یکایک تنبیه شده به تفحص افتادند. بعد امعان نظر سخن
مرا صحیح یافته در بی کدنخدا ای آن دختر و هم‌آغوشی با آن رشک قمر شدند.

در آغاز ورود به آن شهر قصد من جزم بود که این یک سال
یادو سال مدت توقف لندن بیکار و فقط به تماشا بینی نگذرد،
و بلکه چیزی خود تحصیل علم «انگلش» نمایم و هم به
ایشان چیزی افاده علم فارسی رسانم، بنابراین بهار باب حل-

اذکر موافقت افتادن من با «انگلش»^۱

ذکر درست نیامدن اراده باطنی
به اتفاق^۲، یعنی رواج علم
فارسی در آن شهر

(۱) Ticket. (۲) یعنی با اتفاق

الفت نکردن، حتی اینکه زنان امراء، که بازدید من معمول داشتند، و چون فرود آمدن زنان در خانه
هر دان مرسوم نیست، تادرخانه در آمده بعد تبلیغ سلام، معاودت می‌کردند، با آنکه مدت‌العمر
از آن کوچه نگذشته بودند، هم ترک عادت خود ننمودند. پس تبدیل سلوک از صاحب‌خانه دیده،
سه ماه در «واد استریت»^۳ و دوماه در «بارک استریت»^۴ بودم، صاحب‌خانه آخرین قوم «الیمان»،
مرد عیالدار، ملایم سخن، نجیب اطوار بود. در خانه او به فراغ بودم تاکه حرکت^۵ به قصد
مراجعت^۶، به بلاد فرانس اتفاق شد. مدت اقامت دو سال و پنج ماه و پانزده روز بود.

اما از رو داد حال من در آن ایام مجمل اینکه در آغاز ورود
رقعه به مستر «دنداش»^۷، که وزیر هندستان بود، نوشته
استدعای ملاقات کردم. بی تأمل تعیین وقت نمود و در حین ملاقات تعظیم و تکریم لایق، و بعد
از آن در «ومیلدن»^۸ قصبه ده میلی [لندن]، به باع خود ضیافت نمود. لیدی «جین دنداش»، زن
او، که به کمال سیرت و جمال صورت در زنان لندن ممتاز و به غایت شیرین زبان و ملایم حرکات
است، در آن مجلس به مهمانداری من اشتغال داشت، و به قاعدة بزرگان عالی منش دقيقه‌ای از
دقایق تواضع و تلطیف را فرونمی گذاشت.

بعد یک دوروز به بندگان شاهی عرض احوال کرده، مراهه
ملازمت شاهنشاهی^۹ بر... [روز اول] حضرت شاه و روز
دیگر ملکه آفاق «کون^{۱۰} شارلت» نیز لوازم غریب نوازی،
که در ذات آن [هردو] بزرگ طبیعی است، به تقدیم رسانیده، همزبانیها فرمودند، و اذن حاضر.
شدن به در باره میشه، و اظهار خشنودی از ملاقات کمترین فرمودند. بعد این واقعه شاهزادگان
وسایر امرا واکثرا عزة شهر رغبت به ملاقات من کردند و به تقریب آشنا شدند، و به جهت انتشار
نام یک و استرضای مهمان غریب، که از فضایل طبیعی انگلش است، مکرر دعوت و ضیافت
من کردند. بنابراین هر روز به جایی بودم و از طعام و شراب، و سرود و ساز آنچاکه بهسبب وسعت
سلیقه «انگلش» ورنگ بدرنگی طبایع ایشان هر جا تازگی دارد، حظ موفور بر می‌دادم.

(۳) نسخه جایی: حرکت من ...
(۴) در لسخه عکسی داینچا این عنوان را دارد

Berwick Street (۲)
Wimbledon (۵)
Queen (۷)

Wardour Street (۱)
سلسله جایی: مراجعت هند
لقد از ملازمت پادشاهی.

و عقد آگهی دادم که اگر مدرسه‌ای معین کرده، دوسته کس از جوانان «انگلش» را، که بزمیان فارسی آشنا باشند، برای همیشه در آن جا دهند، من استكمال ایشان خواهم کرد و بهمدد یکدیگر رساله‌ای در تحویل فارسی که درجه‌از [نوشته] بودم و یک کتاب لغت به صحت و قانون لغت نویسی به «انگلش» ترجمه خواهم نمود.

بعد از من [و] از آن دوسته کس به دیگران خواهد رسید و چنانچه از یک شمع صد افروخته می‌شود، بنیاد علم فارسی در آن ملک استوار و به نام من در آنجا یادگار خواهد ماند. با آنکه این رأی پستینیده خاص و عام افتاده و مردم لندن شایق تحصیل زبان فارسی به درجه‌ای اند که اولاد خود را به استادان جعلی فرستاده فی درس، که مدت آن یک و نیم ساعت است، نیم «گنی» به خوشی می‌دهند از قوه به فعل نیامد، زیرا که «در کنر»^۱ آن کمپنی به سبب تاجر طبیعتی و کفایت آن سر کار نفع جمهور را رعایت نمی‌کنند و امرای شاهی که از این رذیلت بر کنارند از کشت اشتغال و رو بکاری جنگ فرانس فرصت تهیه اجرای این کار نیافتدند؛ و آخرها که ایشان را فرصت شد، دو مدرسه یکی در لندن و دیگری در «آسفورد»^۲ و شاگردان معه، شش هزار روپه سالیانه برای اخراجات من معین نمودند، وقت گذشته و من عازم معاودت بودم. اما سبب قوت تحصیل من دو امر بوده، یکی عدم مهارت استادان، چنانچه سه مرتبه پیش سه کس که اعلم انسان به فارسی و هنای [بودند] شروع نمودم، در هر مرتبه یک ماه سعی کرده شد، به سبب عجز آن مردم در تهییم معانی الفاظ انگلش و غلط نمایی کتب لغات ترجمه انگلش به فارسی چندان فایده مترب نشد. دوم تیقن جهل و غفلات امرا و عوام ممالک اسلامی که محنت من در آن باب اثری و فایده‌ای در این ممالک نخواهد رسانید.

بنابراین از هردو فکر در گذشته، به جزا کتساب لذات کاری نداشتم، تا آنجا بودم روز چون [صبح] اعیاد و شب چون شام برات^۳ به فرح و سرور می‌گذشت. باقی و قایع در ضمن سطور آینده میین خواهد شد. حالا به ذکر جمیل آن کسان که حق نوازش بر من ثابت کرده‌اند می‌پردازد.

نخستین ایشان مستر «چارلس کاکریل» است که چون برادران غمخوار در استریلی من جهد بلیغ مبذول می‌داشت و بهدادن ذر از اخراجات لندن، از جانب خود، وهم به وجب ذکر دوستان و محسنان «انگلند» و ایر لندن

(۱) Director (مدیر، رئیس).

(۲) Oxford (دواند، دیزدیم و چهاردهم ماده شبان).

تنهواه دوست قدیم، مستر «ولیام اغتنطس بروک»، به طیب خاطر حاضر بود. اکثر تماشاخانه‌ها و موضع دلپسند لندن، بلکه انگلند را به توجه رهنمایی او دیدم، از آن جمله است «سدلز ویلز»^۴ که در آنجا سر بازنامداری است و «سر کس»^۵ که هنرهای اسبدوانی و آداب فروضیت آن در مثنوی مذکور است و «فنتز مگوریه»^۶ که ذکر او بعداز این آید و «واکسال»^۷ به مهریانی او تماشا نمودم. هفته‌ای نبود که در صحبت چاشتی که انواع نعم و جمعی از پریرخان مهر توأم بر سفره آن بودند، مرا شریک ننماید. این مستر «کاکریل» برادر [کرنل] «کاکریل» است [که] جلیس «لاردنو والس» در حکمرانی هند بوده، و خود مستر کاکریل^۸ سالها در هند به تجارت اشتغال داشته، یک سال بعد از من وارد لندن گشته^۹ و از حرکات بازآمده به سکونت و آرام آنجا دل بست و شعانه امیرانه با فرش و فروش عالی وزندگی به صفا و فراغ که بزرگتر انگلش را در هند ممکن بیست مهیا دارد، و همواره با امرا و وزرای لندن هم صحبت، و با ایشان چاشت می‌خورد. در شب میلاد [پادشاه] جشنی برخود لازم گرفته که زیاده از ده هزار روپه خرج آن است. در چشم اخیر که دور روز قبل از وداع گرفته که زیاده از ده هزار روپه خرج آن است. در چشم اخیر که دور روز قبل از وداع منعدمی شد حاضر بودم، بعد فراغ صحبت رقص و ساز، هفتصد نفر اکابر و اشراف از زن و مرد بر سفره «سپر» یعنی طعام نصف شب نشستند، چندین قسم یخ^{۱۰} و انواع شرابها و از حلويات، و با وجود نبودن موسم میوه اقسام میوه تازه، که به حکمت عملی در آتشخانه‌ها^{۱۱} پیش‌رس حاصل کنند، و بسیار سنگین بها می‌باشد، بر سفره چیده بودند. با آنکه بجز کبابها و اطعمة سرد، معمول آن سفره نیست، شوربا و کباب مرغ گرم‌گرم، مردم او بهر کس می‌رسانندند. مستر «کاکریل»، اگرچه خود زن و فرزندی ندارد، اما او را برادری است که یازده اولاد ذکور و ایاث و زنی که بانوی هوشیار دارد. این ولدها اکثر جوان و چون جوانان بهشت شیرین شمایل، ایکواخلاق، باحیا و هنرمندانه خصوصاً «مس آن کاکریل»، دختر بزرگتر، که در چشم قد و رخسار طعنه بر حوران ابکار^{۱۲} می‌زند، و در میل لندن شهری از خوبان شمرده می‌شود، خوبی لب و صباحت رنگ و سیاهی چشم و موی اورا اندکی از این غزل می‌توان فهمید.

لطفه

لب است این ای صنم یا باده ناب

که عقل و هوشها را برده از تاب

(۱) Vauxhale (۴) Phantasmagoria (۳) Circus (۲) Sadler's Wills (۱) اسله‌چایی؛ مستر کاکریل فیز (۶) درجای دیگر؛ یخ بچه، ظاهر آرجمد Ice (بستنی) است.
(۷) مفهود خزانه (در کشاورزی) یا گلخانه است.
(۸) حدوان ابکار، دوشیزگان سیاه‌چشم بهشتی.